

جانمایی فرهنگ در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت



* محمد مهدی مظاهری

** مجید کافی

تاریخ پذیرش: ۹۵/۷/۱۸

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۱

چکیده

یکی از ضروریات بحث در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، بررسی نقش و جایگاه فرهنگ در این الگوست. این بررسی نه تنها به مثابه بخشی از محتوای مفروض الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت یعنی لزوم توسعه فرهنگی کشور و راهکارهای آن، بلکه پیش و بیش از آن به مثابه مقدمه‌ای نظری و چارچوب ادراکی برای تصور، تفهم و تدوین این الگو به شمار می‌آید. در مقاله حاضر نویسندگان به این ضرورت پژوهشی از منظر بررسی پیوند پیشرفت و فرهنگ در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پاسخ داده‌اند. برای انجام دادن این مهم، در این مقاله در ابتدا به تشریح تعامل دوجانبه پویای پیشرفت و فرهنگ پرداخته شده است و پس از آن اهمیت و جایگاه فرهنگ در قالب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بررسی می‌شود. به باور نویسندگان نادیده گرفتن وابستگی متقابل پیچیده بین فرهنگ و پیشرفت در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت موجب عدم جامعیت، یکسونگری، عدم واقع‌بینی و ناکارآمدی این الگو خواهد شد. در بخش پایانی مقاله نیز الگوی پیشرفت فرهنگ‌بنیاد به مثابه چارچوب مفهومی پیشنهادی نگارندگان برای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ارائه می‌شود.

واژه‌های کلیدی: الگوی پیشرفت فرهنگ‌بنیاد، فرهنگ، پیشرفت، الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تعامل دوجانبه پویا

طبقه‌بندی JEL: O21

* دکترای مدیریت استراتژیک و استادیار دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات، دانشکده علوم انسانی

MMDMT39@Gmail.com

** دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه تهران دانشکده حقوق و علوم سیاسی

Majid.Kafi@Outlook.com

مقدمه

پیشرفت را در ساده‌ترین تعریف می‌توان برنامه‌ای هدفمند به منظور حرکت از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب دانست. با توجه به تفاوت جوامع مختلف در وضعیت موجود و با عنایت به این نکته که وضعیت مطلوب هر جامعه متناسب با مبانی معرفتی، فرهنگی، فلسفی، اخلاقی و ایدئولوژیک آن جامعه تعریف می‌شود، می‌توان ادعا کرد که وضعیت مطلوب جوامع مختلف با هم متفاوت است. به عبارت دیگر پیشرفت معنایی جها شمول و هم جا صادق ندارد و شرایط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، ارزش‌ها و در یک کلام شرایط زمانی و مکانی در آن موثر است (نصراللهی، ۱۳۸۹: ۸۲). گسترش همین باورها و رواج بدبینی به کارآمدی الگوهای توسعه غربی در کشور ما باعث شکل‌گیری ادبیات گسترده‌ای درباره لزوم بومی‌سازی نظریه توسعه در کشور شده است. فراز و نشیب‌ها در مسیر حرکت نظام و انقلاب اسلامی ایران و فقدان نمونه متعالی پیشرفت در سطح کشورهای جهان، نخبگان کشور را به این نتیجه رسانده است که باید برای پیشرفت کشور طرحی نو در انداخت؛ طرحی که در آن مسیر و مقصد حرکت نظام جمهوری اسلامی به شایستگی ترسیم شود و بتوان با بسیج همگانی منابع فکری و مادی، ایران را به افق‌های دوردست پیشرفت نائل کرد (اکبرزاده، ۱۳۹۲: ۳).

به این ترتیب، امروزه دستیابی به الگوی ایرانی پیشرفت به یکی از گفتمان‌های رایج در کشور تبدیل شده است. گفتمانی که یادآوری هویت ایرانی و اسلامی ما را در طراحی مسیری مطمئن برای پیشرفت کشور، تأیید می‌کند. بنابراین تدوین و معرفی الگوی پیشرفتی که واجد ویژگی‌های اسلامی و ایرانی بوده



و نقشه و چشم‌انداز ویژه منطبق بر ظرفیت‌های علمی، فرهنگی و دینی کشور باشد، ضرورتی انکارناپذیر است (زلفی گل، ۱۳۹۱: ۳). شکی نیست که الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت برای نیل به اهداف خود، ضرورتاً باید با نگاهی فراگیر به همه ابعاد و حوزه‌ها انجام شود تا زمینه‌ساز توسعه‌ای متناسب و پایدار باشد.

در این جا حوزه فرهنگ اما وضعیتی استثنائی و اهمیتی وافر دارد زیرا اولاً توسعه فرهنگی ضرورتی انکارناپذیر است و ثانیاً فرهنگ توسعه‌یافته زمینه‌ای برای توسعه دیگر بخش‌ها خواهد بود. برای مثال، پیشرفت اقتصادی بدون از میان بردن مفاسدی نظیر رشوه، دروغ‌گویی، تقلب منهای درونی‌سازی عناصری مانند سختکوشی، وجدان کاری، صداقت و اعتمادسازی امکانپذیر نیست. علاوه بر این الگوی غربی توسعه، وقتی در کشورهای اسلامی وارد می‌شود، بیش از هر چیز فرهنگ را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در واقع، ما نیازمند آن هستیم که فرهنگ را در بسته‌ای بزرگ‌تر از فرهنگ اقتصادی ببینیم و از تسلط انگاره مادی‌گرایی و ماشین‌سیسم بر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بکاهیم (علاسوند، ۱۳۸۹: ۱۹۸). از این رو به نظر می‌رسد که یکی از پیش‌شرط‌های اساسی تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به نحوی مطلوب و کارآمد، به رسمیت شناختن و کاوش هم‌پوستگی و ارتباط بین دو مفهوم پیشرفت و فرهنگ است. در این مسیر اما دو جریان انحرافی دیده می‌شود. نخست این‌که شماری از کارشناسان چنان مفتون فن و تکنیک و اقتصاد هستند و آن‌قدر دلواپس بالا بردن شاخصه‌های کمی‌اند که در قاموس خود از معنای پیشرفت هیچ جایی برای عناصری مانند فرهنگ باقی نمی‌گذارند. این دیدگاه مادی‌گرایانه که در پی بازتولید نظریات از مدافعات توسعه غربی در ایران است نه تنها با شاخصه بومی‌گرایی مد نظر در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت که حتی با خود مفهوم پیشرفت نیز در تضاد است. در این زمینه نگرش دیگری نیز وجود دارد که این مدعا را می‌پذیرد که باید در تدوین نقشه توسعه کشور به فرهنگ نیز توجه کرد اما رابطه این دو را صرفاً ارتباطی مکانیکی می‌انگارد. پیرو این دیدگاه باید فرهنگ را توسعه داد اما این رابطه یکسویه است یعنی فرهنگ را تابعی از اقتصاد و اجتماع می‌داند و به پیوستگی و تعاملات ریشه‌دار دو مفهوم



فرهنگ و پیشرفت که در سازواری اندامواری با یکدیگر قرار دارند توجهی نمی‌شود. این رویکرد نیز عواقب خود را دارد چرا که اولاً دیدگاهی غیرفرهنگی به فرهنگ و توسعه فرهنگ دارد که مطمئناً تحقق پیشرفت فرهنگی کشور را ناکام خواهد گذاشت و ثانیاً با عدم درک تاثیرگذاری سببی فرهنگ بر پیشرفت، در نهایت امکان پیشرفت و توسعه کشور را نیز با موانعی روبه‌رو خواهد کرد.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که یکی از ضروریات بحث در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، بررسی پویایی‌های متقابل دو مفهوم فرهنگ و پیشرفت است. این بررسی نه تنها به منزله بخشی از محتوای مفروض الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بلکه بیش و پیش از آن به منزله مقدمه‌ای نظری و چارچوبی ادراکی برای تفهم، تصور و تدوین این الگو به شمار می‌آید. این که ما الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را چگونه می‌بینیم تاثیر قاطعی بر نوع طراحی و تدوین آن و در نهایت صرف انرژی و توان کشور در مسیر توسعه خواهد گذاشت. نادیده گرفتن فرهنگ یا نگاهی ناقص و نادرست داشتن به آن، هم نتایج ناگوار برای توسعه فرهنگی کشور به جای خواهد گذاشت و هم اساساً امکان پیشرفت کشور را در هاله‌ای از ابهام فرو خواهد برد.

با درک این ضرورت پژوهشی، نویسندگان این مقاله بررسی پیوستگی و پویایی دو مفهوم پیشرفت و فرهنگ در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را به مثابه کانون توجه این مقاله برگزیده‌اند. به این ترتیب سوال اصلی مقاله این است که پیوستگی و نسبت بین فرهنگ و پیشرفت در چارچوب کلی برنامه‌های توسعه و به خصوص الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت چیست و به بیان دیگر، جایگاه فرهنگ در سپهر الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت کجاست؟ برای پاسخ به این سوال، پس از طرح چارچوب نظری، به تشریح تعامل دوجانبه پویای پیشرفت و فرهنگ خواهیم پرداخت و پس از آن اهمیت و جایگاه فرهنگ در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را بررسی خواهیم کرد تا روشن شود که فرهنگ نه یکی از عرصه‌های پیشرفت بلکه محیط، بستر و راه‌انداز هرگونه پیشرفت از جمله الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است. در پایان نیز با استفاده از همین سامانه

مفهومی و نظری، الگوی پیشرفت فرهنگ بنیاد به منزله چارچوبی مفهومی پیشنهادی برای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ارائه خواهد شد.

تمهید نظری

این پژوهش بر مبنای نظری نقد الگوهای کلان توسعه و تاکید بر بومی‌گرایی و فرهنگ‌گرایی در طراحی و تدوین برنامه‌های پیشرفت اتخاذ شده از جهان‌بینی پسانوگرایی، متکی است. پسانوگرایی یکی از معدود نظریاتی است که توان تحلیل هر دو مبحث نقد توسعه خطی و تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را داراست. معروف‌ترین و مختصرترین تعریف برای پسانوگرایی، از ژان فرانسوا لیوتار است: «شکاکیت به فرا روایت‌ها». از این زاویه، حرکت مدرنیته و متافیزیک خاص آن، ضمن این‌که همچون تک‌گویی راوی بزرگی است، محدودیت‌ها و غیریت‌های^۱ متعددی نیز ایجاد کرده است که اکنون این روایت‌های بزرگ، مفاهیم کلیدی و قواعد عام، دوران زوال خود را آغاز کرده‌اند (پارسا، ۱۳۷۵: ۵۴). پسانوگرایی در حقیقت با به رسمیت شناختن تفاوت و تکثر معنا می‌یابد. در چارچوب این تفکر اعتقاد به عام بودن مفاهیم سست می‌شود و معناها در بستر فرهنگی معنی می‌یابند. در پسانوگرایی باید به همه تفکرات اهمیت داد و تک معرفتی بودن از هر نوعی که باشد با آن سر ناسازگاری دارد. در این چارچوب فرهنگ جهان شمول و عامی وجود ندارد بلکه از خرده‌فرهنگ‌ها و تکثر فرهنگی دفاع می‌شود (قرلسفلی، ۱۳۷۶: ۵۲).

اندیشمندان این نحله، مدعی‌اند تاریخ مراحل اجتناب‌ناپذیری ندارد، هیچ جبر تاریخی و هیچ قانون کلی تاریخی در کار نیست که همه کشورها تابع آن باشند و بنابراین هیچ گونه نظریه عمومی نمی‌توان عرضه کرد که ناظر و شامل بر تجربه همه کشورها باشد. در نتیجه، مجموعه نظریات توسعه و نوسازی که در غرب ساخته و پرداخته شده و سیمایی جهانی گرفته‌اند، متأثر از متن تمدنی تاریخی خاصی هستند. از این رو معیارهای عام فرو می‌ریزد و دیگر جایی برای تداوم ذهنیت توسعه به معنای جهان‌شمول و غرب محور آن باقی نمی‌ماند و خلاصه

آن که هیچ مسیر واحدی برای توسعه کشورها وجود ندارد (سینزوود، ۱۳۷۵: ۲۴). به باور فوکو از جمله مهم‌ترین متفکران پسانوگرایی، اشکال جدید قدرت و دانش در کشورهای جهان سوم که می‌کوشند هماهنگی و سازگاری مردمانشان را در جهت نیل به نوع مشخصی از اقتصاد و رفتار فرهنگی (که عمدتاً منظور سبک زندگی امریکایی است) تضمین کنند، در حال اعمال شدن و پخش شدن هستند. از رهگذر این فرایند نه تنها سیستم اقتصاد، بلکه سیستم‌های اجتماعی - فرهنگی و سیاسی نیز به تدریج و به طور روزافزونی توسط سیستم‌های اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی کشورهای پیشرفته (که بیشتر اوقات و اگر چه نه منحصر بر پایه الزامات اقتصادی^۱ عمل می‌کنند) تحت نفوذ قرار می‌گیرند و غصب می‌شوند. بنابراین، در بطن فرایندهای منتهی به ایجاد و تداوم استثمار و سلطه است که عرصه‌های غیراقتصادی در مقایسه با قلمرو اقتصادی اهمیت روزافزونی به دست می‌آورند. در این رویکرد توسعه نه همچون موضوع دانش‌های علمی یا مجموعه‌ای از نظریات و برنامه‌ها که برای دستیابی به پیشرفت واقعی مورد نیاز هستند، بلکه همچون طیفی از تکنولوژی‌های سیاسی نگریسته می‌شود که با نیت مدیریت کردن و شکل بخشیدن به واقعیت جهان سوم به وجود آمده‌اند (Foucault, 1980: 81-85).

یکی دیگر از رویکردهای انتقادی پسانوگرایان به این موضوع، دیدگاه فرهنگی - معرفتی طارق بنوری^۲ است. او در نقد خود از نظریه نوسازی به تجزیه و تحلیل ابعاد فرهنگی شناختی آن می‌پردازد. بنوری فرهنگ را مترادف با جهان‌بینی و ساختار معرفتی تعریف می‌کند. از نظر او هر فرهنگ (چه مدرن و چه سنتی) دارای سه جنبه اساسی، یعنی انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و جهان‌شناختی بوده و مشتمل بر دو نوع سمت‌گیری یعنی فصل‌گرایی و وصل‌گرایی است. فصل‌گرایی را می‌توان همچون فرهنگی تصور کرد که در آن هر کس خویش را در رابطه‌ای غیرعاطفی با دیگران، با طبیعت اطراف و با دانش می‌بیند. در مقابل سمت‌گیری وصل‌گرایی گونه‌ای سمت‌گیری فرهنگی است که در آن هر فرد خویش را در

1. Economic Imperative

2. Tariq Banuri

رابطه‌ای مستقیم و عاطفی به سه جنبه یادشده فرهنگ می‌یابد. خصوصیات برخاسته از رابطه فصل‌گرایی در اجتماع به شکل عقل‌گرایی خشک در روابط، بینش یک بعدی یا خطی در نگرش تاریخی، و نیز تمایل فراوان به ارگان‌سازی و برقراری سیستم کنترل منعکس می‌شود. بنوری نتیجه می‌گیرد که اندیشه نوسازی و روش‌های برخورد آن با جهان سوم برخاسته از فرهنگ فصل‌گرایی مدرن است و چنین نگرشی ماهیتاً توان ارائه راه‌حل برای مسائل این کشورها را ندارد (Banuri, 1990: 144).

پیشرفت و فرهنگ؛ تعامل دو جانبه پویا

فرهنگ، نظامی است از باورها و ارزش‌ها و رفتارها و نمادهایی که در جامعه از گذشته تا امروز برای تعامل افراد آن جامعه وجود داشته است. بنابراین، فرهنگ در هر حالتی و برای هر فردی از افراد جامعه وجود دارد و در شئون مختلف زندگی او مؤثر و برای حیات جامعه ضروری است. همچنین فرهنگ، پدیده‌ای پویاست و همواره در تحول و تکامل و از منابع مختلفی تغذیه می‌کند و بخصوص نخبگان جامعه در بارور شدن آن، نقش مهمی دارند.

از میان همه تعریف‌هایی که تاکنون برای توسعه شده است یکی از جالب‌ترین‌ها، تعریف «رامش میشر»^۱ اقتصاددان هندی است. به اعتقاد او «توسعه به‌مثابه مفهومی متعالی، دستاورد بشری و پدیده‌ای چند بعدی است و فی‌نفسه مسلک به حساب می‌آید. توسعه به دلیل این که دستاورد انسان محسوب می‌شود، در محتوا و نمود دارای مختصات فرهنگی است و بر تحول ارگانیک دلالت دارد. هدف از توسعه ایجاد زندگی پرثمری است که به وسیله فرهنگ تعریف می‌شود. بنابراین توسعه دستیابی فزاینده انسان به ارزش‌های فرهنگی خود است» (نظریور، ۱۳۷۸: ۶). براساس این تعریف، طبعاً توسعه از مقوله امور فرهنگی به شمار می‌آید؛ زیرا گرچه انگیزه دامن زدن به مباحث توسعه، افزایش امکانات مادی و تأمین نیازهای معیشتی و عبور از تنگنای اقتصادی به میدان وسیع تمکن و دارندگی است که توسعه سیاسی و توسعه اجتماعی هم در واقع، برداشتن موانع

1. Ramesh Mishra

موجود از سر راه این هدف است. اما گذشته از این که آیا توسعه سیاسی و اجتماعی هم نسخه بدل همان توسعه فرهنگی نیستند، اصولاً توسعه فرهنگی شرط اصلی توسعه اقتصادی و بلکه شاه‌کلید آن محسوب می‌شود. برای آن که مردم بتوانند دنیای جدید را درک کنند و به آن شکل دهند، قدرت بیان احساس‌هایشان را داشته باشند، و با استفاده از زبان روز با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، به آموزش مستمر که شرط اصلی توسعه است نیازمندند. افراد قبل از این که بتوانند خود را با تغییرات ضروری در شغلشان وفق دهند، باید بتوانند خود را با تغییر هماهنگ سازند، و این توانایی به دست نخواهد آمد مگر با مجموعه‌ای از فرایندها، از رهگذر اطلاعات، قبول مسئولیت آموزش شغلی، فراگرفتن شیوه بیان خود، که در ترکیب با یکدیگر، توسعه فرهنگی را می‌سازند.

بازبینی مکاتب مختلف توسعه نیز حاکی از همین واقعیت است. هرچند مقوله «فرهنگ» در نگاه نظریه‌پردازان نسل اول و دوم توسعه، مغفول مانده بود، اما فرهنگ از منظر نظریه‌پردازان نسل سوم توسعه به منزله یکی از ارکان توسعه، پذیرفته شده است. نظریه‌پردازان نسل سوم توسعه، انسان را محور توسعه دانسته‌اند، از این رو به بعد فرهنگی در کنار ابعاد دیگر توسعه تأکید می‌ورزند. (نوبخت، ۱۳۸۹: ۲۴۶) نکته اساسی در این جا این است که توسعه اقتصادی مبتنی بر تکنولوژی مادی است که خود مبتنی بر تکنولوژی انسانی است؛ یعنی آموزش و مهارت‌یابی در کشف تناسب‌ها و مناسبت‌های پنهانی موجود در بین اشیاء، که این تنها امری فرهنگی است. علاوه بر آن توسعه بر متغیر ارزش‌های جامعه تعلق می‌گیرد و ارزش‌ها که رشد یافته و تبدیل شده‌اند همچارها هستند امور فرهنگی محض‌اند؛ هرچند که در انتهای مسیر به آن چیزی می‌رسیم که در آغاز بدان اندیشیده‌ایم، یعنی بهبود وضعیت و شرایط اقتصادی که در انگیزه‌شناسی توسعه مد نظر قرار داشته است (عیوضی، ۱۳۸۰: ۳۳).

این دیدگاه در نظریات جامعه‌شناسانی که در باب توسعه‌نیافتگی تحقیق کرده‌اند نیز بازتاب یافته است. از جمله عواملی که عموماً جامعه‌شناسان به‌مثابه موانع پیشرفت برشمرده‌اند می‌توان بدین عوامل اشاره کرد: ۱. محدودیت‌های



نیروی انسانی ماهر ۲. موانع فرهنگی ۳. رشد بی‌رویه جمعیت ۴. استعمارزدگی ۵. عدم کارآیی در انتقال دانش فنی و استفاده از کمک‌های علمی و فنی کشورهای توسعه‌یافته ۶. بی‌توجهی به امر تحقیقات و پژوهش‌های علمی و تکنولوژیک ۷. کمبود امکانات مالی، سرمایه و تخصص ۸. عدم کارآیی دولت‌ها ۹. فقدان برنامه‌ریزی‌های صحیح اقتصادی (همتی، ۱۳۷۷: ۲۰) همان‌طور که مشخص است موانع فرهنگی به‌منزله دومین مانع توسعه و بالاتر از عواملی مانند استعمار، کمبود سرمایه و موانع دولتی قرار گرفته‌اند. به این ترتیب، یکی از مهم‌ترین تعاملات میان فرهنگ و پیشرفت، رسالتی است که بخش فرهنگ در مورد ایجاد زیرساخت‌ها و فراهم کردن بسترهای مناسب با استفاده از ظرفیت نهادی بخش فرهنگ برای تحقق و تعمیق رشد اعتقادی، اقتصادی-سیاسی و اجتماعی برعهده دارد. به تعبیر دیگر مفهوم توسعه ناظر بر این واقعیت است که دستیابی به توسعه همه‌جانبه مستلزم تقویت بخش فرهنگ و زمینه‌های آن است، زیرا توسعه نامتوازن و به‌ویژه بدون توجه به ویژگی‌های فرهنگی نه تنها امیدوارکننده نیست، بلکه چالش‌ها و مخاطراتی را ایجاد می‌کند که در بلندمدت ممکن است هویت اجتماعی-فرهنگی و حتی دینی را تضعیف کنند (گودرزی، ۱۳۸۹: ۹۷). در واقع باید به این نکته توجه کرد که بخش جدی برنامه‌های حوزه فرهنگ معطوف به توسعه مناسبات میان بخش فرهنگ با سایر بخش‌هاست. ضمن این که بدیهی است که فرهنگ باعث تقویت وحدت ملی و وفاق میان گروه‌های مختلف اجتماعی کشور هم هست.

مسلماً در الگوی توسعه غربی نیز به فرهنگ بی‌توجهی نشده است، بلکه آن بخش از فرهنگ را که برای توسعه ضروری است و جهت همت قرار داده‌اند و با تلاشی فراگیر در راستای اصلاح مدل توسعه موردنظر اقدام کرده‌اند. برای مثال، پیشرفت اقتصادی بدون از میان بردن مفاسدی مانند رشوه، دروغ‌گویی، تقلب و منهای درونی‌سازی عناصری مانند سختکوشی، وجدان‌کاری، صداقت و اعتمادسازی امکان‌پذیر نیست؛ به همین دلیل جوامع توسعه‌یافته غربی بدون دخالت در عرصه خصوصی زندگی افراد (آنچه به اقتصاد مربوط نبود)، به اصلاح اخلاق

اجتماعی در محورهای فوق همت گماردند. در مثال ساده، مرغوبیت کار که نتیجه سختکوشی، صداقت کاری، جلوگیری ساختارها از ارتشا و رانت است، اعتماد متقابل میان مردم و صاحبان کار و سرمایه را پدید آورد؛ این امر به معنای اقتصادی شکوفاست. در این راستا آنچه لازم بود دولت‌ها با اصلاح ساختارهای مدیریتی و نظارتی و تأمین نظام‌های تشویقی و تنبیهی انجام دهند و آن مقداری که مراکز فرهنگی باید متصدی می‌بودند بر عهده این مراکز قرار داده شد. برای مثال، فدارسیون‌های خانواده با آموزش گسترده خانواده‌ها، آن‌ها را به تربیت فرزندان بر اساس اخلاق فوق ترغیب کردند (نظرپور، ۱۳۷۸: ۵). البته به دلیل جداسازی دنیا از آخرت در نظام‌های سکولاریستی، دولت در غیر این حیطة خود را ملزم به اصلاح خلیات مردم نمی‌داند و آن را مربوط به عرصه خصوصی افراد و گستره انتخاب‌های آنان می‌شمارد. برای همین به دولت غربی مربوط نیست که شهروند به منزله عنصر اقتصادی، در تعطیلات آخر هفته چه می‌کند و آیا می‌خواهد فرهنگی و اخلاقی بماند یا خیر.

اما فرهنگ اسلامی حتی مفهومی گسترده‌تر و تاثیرگذاری‌ای بیشتر دارد، به طوری که نه تنها بعد فرهنگی در کنار سایر ابعاد توسعه و در ساختار توسعه همه‌جانبه و متوازن ظاهر می‌شود، بلکه به مثابه زیرساخت توسعه در آفرینش و رشد سایر ابعاد توسعه اثربخش خواهد بود. به بیانی دیگر، می‌توان فرهنگ را ریشه درخت توسعه و ابعاد دیگر توسعه همچون بعد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علم و فناوری را ساقه و شاخه‌ها و اهداف توسعه را میوه‌های این درخت تلقی کرد. از این رو، فقدان توسعه فرهنگی در فرایند توسعه با وجود ظهور ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن موجودیت توسعه را به چالش می‌کشد (نویخت، ۱۳۸۹: ۲۴۸).

اگر کیان فرهنگ ملی جامعه از قبل هدف تهاجم قرار گرفته و منهدم شده باشد و افراد آن جامعه استقلال فرهنگی‌شان را از دست داده و به لحاظ روحی در برابر قوم یا ملت دیگری خود را باخته باشند، طبعاً موضعشان انفعالی خواهد بود. آن‌ها سعی خواهند کرد خود را با تکنولوژی وارداتی انطباق دهند که در این صورت به آشفته‌گی نظام اجتماعی‌شان (بیش از پیش) دامن زده می‌شود، چه آن که



هر نوع تکنولوژی اقتضای طبیعی خود را دارد و تأثیرگذاری همه آن‌ها موجب پدید آمدن شبه‌فرهنگی متناقض و ناساز با یکدیگر خواهد بود که در نهایت به بیماری و از کارافتادگی اندام و روح جامعه خواهد انجامید (همچون خوردن مواد غذایی جورواجور ناساز). لذا آنچه از قوت، غنا و سلطه فرهنگی ما خبر می‌دهد این است که نوع تکنولوژی‌ها را براساس اقتضا و نیاز و تناسب با فرهنگمان گزینش کنیم. ما باید به سنت خود بازگردیم و از آن‌جا مجدداً مسیر کارکردی و حساب شده‌ای را در پیش گیریم و با توجه به هوش سرشار انسانی و منابع طبیعی موجود، این مسیر را به سرعت، اما با تعمق و حساب‌شده بپیماییم (پژوهنده، ۱۳۸۰، ۱۳۵).

در این راستا مدل توسعه مبتنی بر محدودیت زدایی سیستم‌های اجتماعی که بر معیار خوداتکایی و نوآوری درون جامعه تاکید می‌کند ممکن است شیوه مناسبی باشد. نوگرایی تقلیدی از جوامع صنعتی پیشرفته امکان ندارد با این مدل سازگار باشد و یقیناً این مدل هر ایده‌ای را که مبتنی بر تکامل خطی فرایند تغییر است، رد می‌کند. ساده‌ترین راه محدودیت‌زدایی نظام اجتماعی، نهادینه کردن رویکرد شکل‌گیری و تقویت قابلیت‌های درونی در سطح ملی است. رویکرد قابلیت محوری سبب خواهد شد تا موضوع پیشرفت ملی از انحصار توسعه اقتصادی به درآید و با نگاهی همه‌جانبه‌نگر، تمام ارکان نظام اجتماعی از جمله فرهنگ را مد نظر قرار دهد (فرل، ۱۳۸۵: ۹۳).

با توجه به آنچه گذشت آشکار است که طراحان الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت باید به مقوله فرهنگ توجه ویژه‌ای مبذول دارند، نکته اما این جاست که برای گذر از شعارزدگی و توجه واقعی به فرهنگ همچون یکی از ارکان برنامه‌ریزی توسعه در کشور نیاز به نسبت‌سنجی عالمانه بین این دو مفهوم و سپس جانمایی فرهنگ در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت است. تا این‌جا نشان دادیم که تصور کردن پیشرفت بدون تغییر در فرهنگ جامعه ناشدنی است. در بخش بعدی مقاله فرهنگ را در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت جانمایی و تلاش می‌کنیم تا این مفهوم را همچون نظامی معنایی برای

ادراک و تصور آنچه الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید باشد، معرفی کنیم.

اهمیت و جایگاه فرهنگ در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت

فرهنگ مجموعه‌ای از لایه‌های مختلف مستتر و درونی یا آشکار هر جامعه است که در چهار طبقه قابل دسته‌بندی است: نمادها، رفتارها، ارزش‌ها و باورها. باورها شکل‌دهنده جهان‌بینی مردم هر جامعه است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود که معمولاً این لایه ثبات بالایی را در جوامع دارد. ارزش‌ها دارای ثبات کمتری نسبت به باورهاست. با رفتارها نیز سستی و تغییرات بیشتری در هر جامعه نشان داده می‌شود و با نمادها نیز به نشانه‌هایی اشاره می‌شود که در فرهنگ هر جامعه مستمر و مستتر است و در درون خود معمولاً سه لایه قبلی را حمل می‌کند. فرهنگ‌پذیری به وسیله اعتقادات بنیادین و گفتگوهای نسبتاً مستدل والدین درباره خالق برای فرزندان اولین پایه‌ریزی یا اصلاح لایه‌های اعتقادات به شمار می‌رود. از رهگذر داستان‌سرایی و قصه‌گویی و شخصیت‌پردازی‌های مثبت و منفی و تکرار ارزش‌ها در محیط طبیعی تربیتی، فرهنگ‌پذیری به وسیله ارزش‌ها شکل می‌گیرد. (گودرزی، ۱۳۸۹: ۹۸). فرهنگ به‌مثابه سرمایه معنوی، مادی و در مجموع متراکم‌شده هر جامعه مهم‌ترین عامل حفظ و تقویت هویت دینی، ملی و تاریخی آن جامعه به شمار می‌رود. سطح بنیادین تبلور فرهنگ در جامعه است که در آن همه چیز حتی کالاها و محصولات صنعتی و خدمات و ابزارها و... عرصه‌ای هستند که فرهنگ در آن نقش بازی دارد.

از نگاه رهبری نظام جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ زیربنای توسعه محسوب می‌شود. «فرهنگ در حقیقت همه چیز جامعه است، هیچ بنیاد اجتماعی و اقتصادی، بدون اتکا به فرهنگ شکل نمی‌گیرد... اگر ما بخواهیم توسعه اقتصادی را به معنای صحیح کلمه در جامعه راه بیندازیم، احتیاج به تلاش فرهنگی داریم.» مهم‌ترین وجوه اختلاف نگاه رهبران نظام جمهوری اسلامی ایران با دیگر صاحب‌نظران در عرصه فرهنگ را باید با نوع نگاه دینی و توحیدی آن‌ها تحلیل کرد، از این رو در تنها سند مکتوب برای وضع سیاست‌های فرهنگی کشور، که با عنوان «اصول سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» تصویب و انتشار یافته است، ضمن

تأکید بر انطباق سیاست فرهنگی و سیاست انقلاب اسلامی، بر اصل، پایه و مبنا بودن فرهنگ اسلامی بر کلیه شئون فردی و اجتماعی تصریح شده است. (نوبخت، ۱۳۸۹: ۲۴۸)

بنابراین بدون رشد در فرهنگ، تا آن جا که انسان، هستی خود را در هستی جمع ببیند، به آرمان ملی و دینی خود عشق بورزد، کار و زحمت کشیدن را مایه افتخار و غرور خود بداند و هیچ لذتی را بیشتر از کار نشناسد، خودپرست و خودپسند و خودخواه نباشد و همه ارتقاها و سربلندی‌ها و پیشرفت‌ها را تنها برای وطن و ملت و کیان مشترک بخواهد، کارها را درست و محکم انجام دهد زیرا می‌داند که رمز محبوبیت و معروفیت و نفوذ در دیگران در همین نکته است و...؛ جامعه هرگز به توسعه پایدار دست نخواهد یافت که قادر به در اختیار نهادن استراتژی تضمین شده‌ای هم برای تداوم توسعه، و هم برای نیل به «توسعه فراگیر» باشد.

وقتی فرهنگ را مجموعه باورها، احساسات، عواطف و سنت‌های حاکم بر جامعه بدانیم، به طور طبیعی هر کشوری از جمله ایران در همه اجزای فرهنگی خود متفاوت از سایر جامعه‌ها ست. تفاوت در فرهنگ‌ها، تفاوت در آرمان‌ها و مطلوب‌ها و رفتارها را شکل می‌دهد و انتظارات از الگوی توسعه را متاثر می‌کند. از سوی دیگر طراحی الگوی توسعه ممکن نیست بدون توجه به ویژگی‌های فرهنگی جامعه باشد، چرا که در این صورت ضریب اطمینان تحقق اهداف آن به نحو چشمگیری کاهش خواهد یافت. برای مثال، میزان سختکوشی، فرهنگ کار جمعی و تعلق سازمانی (کشوری) به طور تردید ناپذیری توفیق برنامه توسعه مبتنی بر الگوی توسعه را تحت تاثیر قرار خواهد داد (سلیمی فر، ۱۳۸۹: ۵۶).

به این ترتیب، فرهنگ باید در صدر اولویت‌های تدوین و طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت قرار گیرد زیرا؛
- توسعه مجرای واقعی تحقق آرمان‌ها، امیال و خواسته‌های جوامع بشری است.

- توسعه مطلوب در گرو رشد همزمانی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی است.

- سیر تکاملی رشد جوامع نسبت به شرایط و امکانات کشورها متفاوت است.

- هر کشوری گونه‌های رشد خود را بر اساس ارزش‌های شناخته‌شده‌اش سازماندهی می‌کند و توسعه را بر آن اساس سامان می‌دهد.

- ارزش‌ها مجموعه باورهایی است که افراد به وسیله میراث ملی، آموزش و پرورش انتقالی، کسب تجارب دیگران، رهیافت‌های خود و تجاربی که از رهگذر آموزش و عمل بدان می‌رسند، خود به آن‌ها غنا می‌بخشند و از دیگران متمایز می‌سازند.

می‌توانیم بگوییم که توسعه به دلیل این که فرایند ادراک ارزش‌هاست و مجموعه ارزش‌ها به دلیل فراگرد تماس فی مابین دائماً در حال نو شدن هستند و در انسان هوشمند و دارای فکر پویا هر روز فهمی تازه از مسائل به او می‌دهند، امری متحول از تحول فرهنگ است؛ یعنی متغیر عددی توسعه را در متغیر مفهومی ارزش‌های فرهنگی باید جست و از این رو باید گفت در امر توسعه تحول فرهنگی ضروری است؛ یعنی فرهنگ جامعه باید متحول شود (عیوضی، ۱۳۸۰: ۳۴). در حقیقت توسعه فرهنگی کشور هم خود هدفی در چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت محسوب می‌شود و هم به علت پیوستگی‌های متقابل با دیگر حوزه‌ها، زمینه‌ساز و تسهیل‌کننده توسعه کشور در سایر ابعاد و بخش‌ها خواهد بود.

از این رو، به نظر می‌رسد که شکی معقول همراه با ژرفکاوی دوباره در مفهوم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت داشته باشیم و پس از مطالعه روی مختصات ملی خود (که هویت فرهنگی و دینی به‌مثابه روح آن است) ساختار مفهومی منطقی مناسبی برگرفته و منتج از فرهنگ خاص خویش برای معادل غربی آن برای خود فراهم سازیم. این الگوی مفهومی باید قابلیت ایجاد فرآیندی را داشته باشد که در طی آن جهان بینی علمی حاکم بر فنون و استراتژی‌های توسعه یافتگی با پارادایم‌ها و متاپارادایم اسلامی و ایرانی در تعامل سازنده قرار گیرد به نحوی که از یک سو فرد



و جامعه بتوانند حداکثر دستاوردها و تجارب علمی بشر را طی فرآیند توسعه یافتگی نهادینه کنند و از دیگر سو فرآیند به نحوی عمل کند که هویت و فرهنگ ایرانی و اسلامی نه به مثابه مانع توسعه تلقی و نه قربانی استراتژی‌های منفعلانه توسعه شود (نادری، ۱۳۹۰: ۲۴).

به نظر می‌رسد که برای نیل به این هدف علاوه بر وجود نظام معنایی هوشمندانه بر اساس تعامل دوجانبه پویای پیشرفت و فرهنگ، به الگویی عینی برای طرح‌ریزی و برنامه‌نویسی نیز نیاز هست. این که این الگو واجد چه ویژگی‌ها و مختصاتی هست البته می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون پاسخ داد. چه بسا به عدد پاسخ‌های مفروض، الگوهای مفروض وجود داشته باشد. نویسندگان این مقاله نیز در پاسخ به این نیاز، الگوی پیشرفت فرهنگ بنیاد به مثابه چارچوب مفهومی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را طراحی و تدوین کرده‌اند که در بخش بعدی مقاله ارائه خواهد شد.

الگوی پیشنهادی پیشرفت فرهنگ بنیاد

مروری ساده بر ادبیات موضوع الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و اساساً مبحث توسعه در ایران به خوبی ثابت می‌کند که جامعه علمی و اجرایی کشور تا حد زیادی از شکست‌های شش دهه گذشته در برنامه‌نویسی توسعه درس گرفته است. توجه به تفاوت‌های پیشرفت و فرهنگ، تاکید بر بومی‌محوری به جای تقلید کورکورانه از غرب، رعایت موازین و سازوکار علمی و آکادمیک طراحی توسعه و پرهیز از شتابزدگی در تدوین الگو، شاخصه‌های مثبت و جدیدی هستند که باعث افزایش خوش‌بینی به جامعیت و کارآمدی الگو می‌شوند. اما در عین حال به نظر می‌رسد که همچنان اشکالی عمده در فرایند طراحی و تدوین الگو به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد که به شکل تاریخی یا فرهنگ در نظام طراحی توسعه نادیده گرفته شده است یا اگر به فرهنگ نیز بذل توجهی شده است صرفاً با به رسمیت شناختن آن به منزله یکی از حوزه‌ها یا عرصه‌های توسعه بوده است. یکی از بهترین نمونه‌ها در این مورد «الگوی توسعه ایرانی اسلامی» پیشنهادی دکتر محمد نوبخت

است (۱۳۸۹). این الگوی توسعه که نویسنده ویژگی‌های «همه‌جانبه، متوازن، پایدار، دانش بنیان و دین محور» نیز برای توصیف آن به کار برده است، حقیقتاً از بسیاری وجوه برنامه توسعه مناسبی به شمار می‌رود. از بسیاری از ضعف‌های تاریخی طراحی برنامه‌های توسعه در این طرح نشانی نیست اما حتی در این الگو نیز فرهنگ تنها به‌مثابه یکی از عرصه‌های توسعه در کنار دیگر عرصه‌ها مثل اقتصاد، سیاست و اجتماع، شناخته شده است.^۱

همان‌طور که پیشتر توضیح دادیم رابطه بین پیشرفت و فرهنگ اساساً رابطه‌ای ویژه است که در هیچ‌یک از حوزه‌های دیگر زندگی اجتماعی انسان مشابه آن را نمی‌توان یافت. فرهنگ محمل توسعه، حد فاصل راهبردهای توسعه و اجرای توسعه و فرصت و ابزار توسعه در هر یک از بخش‌های دیگر و به عبارت رایج‌تر، زیربنای توسعه است. غفلت از این ویژگی فرهنگ و صرف قرار دادن آن در کنار سایر ارکان جامعه در طراحی و تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بی‌تردید تکرار اشتباهی رایج و در حکم عقیم کردن این طرح معظم پیش از تولد آن است. پیشنهاد نگارندگان این مقاله برای رفع این معطل و ارائه سامانه مفهومی مناسبی به‌مثابه چهارچوب ادراکی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تدوین الگویی است که در آن فرهنگ، به‌منزله محمل توسعه شناخته شود.

برای ارائه این چهارچوب مفهومی نخست باید اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ را شناخت. در مورد این که فرهنگ چیست و از چه اجزایی تشکیل شده بسیار سخن گفته شده است. عده‌ای آن را روش زندگی گروهی از مردم می‌دانند که در برگیرنده الگوهای رایج تفکر و رفتار شامل: ارزش‌ها، اعتقادات، قواعد رفتار، نظام سیاسی، فعالیت اقتصادی و مانند آن است، که از نسلی به نسل دیگر به وسیله آموختن و نه از راه توارث زیستی انتقال می‌یابد (Kuper, Kuper, Kegan, 1985: 176).

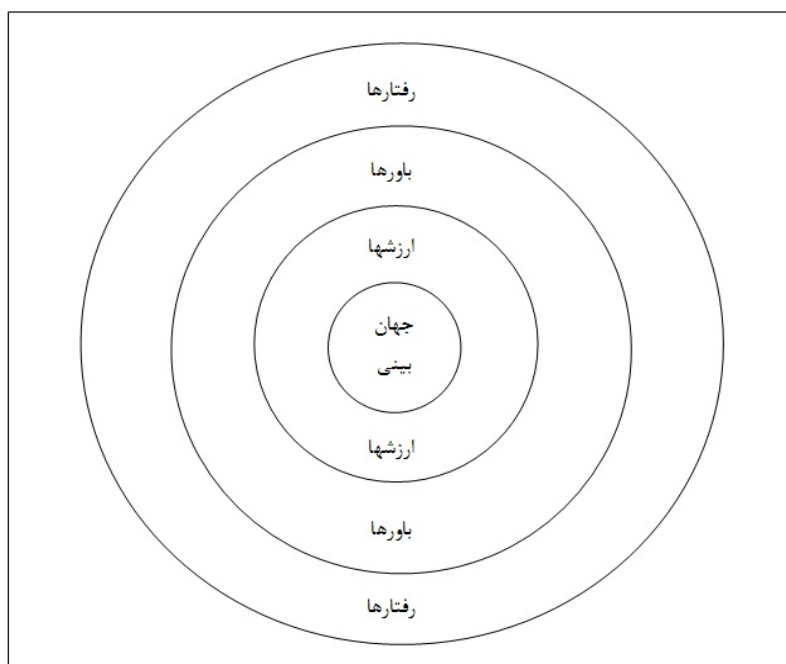
۱. دکتر نوبخت در این الگو، توسعه فرهنگی و دینی را در کنار توسعه سیاسی، اجتماعی، دفاعی امنیتی، توسعه علم و فناوری و توسعه اقتصادی یکی از شش قسمت پازل توسعه انسانی دین محور برمی‌شمرد. بنگرید به: نوبخت، محمدباقر (۱۳۸۹). الگوی مطلوب توسعه ایرانی اسلامی» در کتاب نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.

در تعریفی دیگر، فرهنگ، مجموعه پیچیده‌ای است که شامل: معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به‌مثابه عضو، از جامعه خود فرا می‌گیرد، و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد (روح‌الامینی، ۱۳۷۲: ۱۸). ویژگی مشترک تعاریف فرهنگ، این است که فرهنگ محصول حیات جمعی و زندگی اجتماعی است، که بر اساس آن جامعه انسانی پایه‌ریزی می‌شود، و شکل می‌گیرد و در طول زمان و نسل‌ها دستخوش تغییراتی نیز می‌شود. به همین دلیل، برخی معتقدند که فرهنگ حوزه‌ای معنایی است که حوزه‌های تولید (اقتصاد) و روابط اجتماعی (سیاست) را وحدت می‌بخشد (O'Sullivan, 1994: 68). این دیدگاه، به فرهنگ مفهومی عام و کلی می‌دهد. در این تعریف، فرهنگ معنابخشی زندگی انسان به‌ویژه بخش اجتماعی آن را بر عهده دارد، و انسان را از اجزای پراکنده و جزئیات متفرق حیات امروزی، به نوعی وحدت می‌رساند.

بر این اساس به نظر می‌رسد که تمامی اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ را می‌توان به چهار جزء جهان‌بینی، ارزش‌ها، باورها و رفتارها فروکاست. در شکل ۱. این اجزاء تشکیل‌دهنده و نسبت آن‌ها با کل مجموعه فرهنگ مشخص شده است. همان‌طور که مشخص است جهان‌بینی در کانون ساخت فرهنگ قرار دارد و در حقیقت سایر اجزای فرهنگ وابسته به جهان‌بینی هستند. بر اساس نگرش توحیدی ما مهم‌ترین بخش جهان‌بینی را دین و آموزه‌های الهی تشکیل می‌دهند که سایر اجزا بر مدار آن قرار می‌گیرند. بجز دین و معنویت، زبان و ساختارهای زبانی و زیبایی‌شناسی نیز دیگر اجزای جهان‌بینی به‌مثابه رکن اصلی ساختمان فرهنگ را در بر می‌گیرند. در دایره بعدی که به طور مستقیم در ارتباط با جهان‌بینی است، ارزش‌ها قرار دارند. هنجارهای قدرتمند را که بازتاب جهان‌بینی فرهنگ‌اند ارزش می‌نامند. اخلاق، حقوق، هنر، سبک زندگی و قواعد جنسی و جنسیتی از جمله ارزش‌ها به شمار می‌آیند. در حلقه بعد باورها قرار دارند که در واقع پذیرش ایده یا موقعیت بر اساس جهان‌بینی و ارزش‌های فرهنگ هستند. رسوم، ایستارها و عقاید همگانی یا عموماً پذیرفته‌شده در باب سیاست، اجتماع، مسائل اقتصادی و

طبقاتی و نظیر این‌ها، باورها را تشکیل می‌دهند. در حلقه آخر نیز عناصر معنایی فرهنگ به عنصر مادی تبدیل می‌شوند و رفتارها را می‌سازند. رفتار، روش مورد قبول کنش در برابر دیگران است که در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی انسان مصداق پیدا می‌کند.

شکل ۱. ساختار و اجزای تشکیل‌دهنده فرهنگ

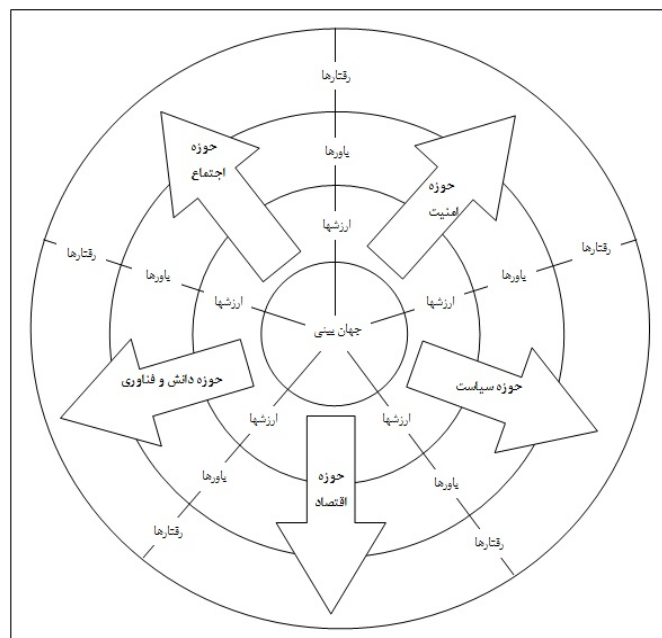


با داشتن این تصویر از ساخت و گستره فرهنگ می‌توان نمای کلی الگوی پیشرفت فرهنگ بنیاد را ارائه کرد. در ابتدا کلیت زندگی اجتماعی انسان را به پنج حوزه سیاست، اجتماع اقتصاد، امنیت و دانش و فناوری تقسیم کردیم. نکته مهم این‌جاست که تفکیک و جداسازی این حوزه‌ها به معنای به رسمیت شناختن تمایزی واقعی بین آن‌ها نیست چرا که در عمل مجموع این عرصه‌ها در ارتباطی کنش‌مند با یکدیگر قرار دارند و از این رو تفکیک صورت گرفته صرفاً جنبه تحلیلی دارد. قرار دادن این حوزه‌ها در دایره‌ای بسته که اولاً باعث می‌شود مجموع آن‌ها را همچون کلیتی متشکل دید و ثانیاً هر حوزه را در پیوند مستقیم با دست‌کم

دو حوزه دیگر نشان داد، به همین علت و با درک همین وضعیت انجام گرفت. در گام بعدی این مجموعه به هم مرتبط دارای تاثیر و تاثر متقابل را بر زیربنا و بستر فرهنگ استوار کردیم. نتیجه این تلاش نظری در قالب شکل ۲ ارائه شده است. همان‌طور که مشخص است در دایره اول، رویکرد جهان‌بینی فرهنگ ایرانی اسلامی به پنج حوزه سیاست، امنیت، اجتماع، دانش و فناوری و اقتصاد قرار دارد. حلقه بعدی ارزش‌های متأثر از جهان‌بینی در هر یک از این حوزه‌ها و در حلقه بعد باورهای متأثر از جهان‌بینی و ارزش‌های فرهنگ ایرانی اسلامی قرار دارد. در حلقه آخر نیز رفتارها در این پنج حوزه تفکیک شده‌اند. جهت‌گیری این حوزه‌های پنج‌گانه از مرکز دایره ساخت فرهنگ به سمت خارج حاکی از این نکته است که برای تغییر و پیشرفت باید حرکت توسعه‌ای از سمت جهان‌بینی آغاز شود و به ترتیب بر حلقه‌های بعدی اثر بگذارد تا در نهایت رفتارهای آحاد جامعه در هر یک از عرصه‌های پنج‌گانه به رفتارهای توسعه‌یافته تبدیل شود.

شکل ۲. الگوی پیشرفت فرهنگ بنیاد به‌منزله چارچوب مفهومی پیشنهادی برای الگوی اسلامی ایرانی

پیشرفت





با چنین درکی از مفهوم پیشرفت که متأثر از شناخت تعامل دوجانبه پویای پیشرفت و فرهنگ است می‌توان تحلیلی درست از فرایند پیشرفت، عوامل زیربنایی و عوامل راه‌انداز آن داشت. به نظر می‌رسد که تا در هر یک از عرصه‌های پنج‌گانه، جهان‌بینی توسعه‌یافته، ارزش‌های توسعه‌یافته، باورهای توسعه‌یافته و در نهایت رفتارهای توسعه‌یافته محقق نشود آمیدی به پیشرفت آن بخش‌ها وجود نخواهد داشت. در طول ۷ دهه برنامه‌نویسی توسعه در ایران، تمام تلاش‌ها معطوف به این بوده است که با سرمایه‌دولتی و بخشنامه‌های دولتی و ابزارهای دولتی، کشور را در مسیر پیشرفت قرار داد. مهم‌ترین مانع در این راه این بوده است که عرصه فرهنگ کشور هیچ‌گاه شاهد تغییری معنادار و موثر در راستای جذب و بازتولید آرمان پیشرفت نبوده است. بخش عمده‌ای از مقاومت اجتماعی در برابر تغییر در حقیقت ناشی از ناکامی دولت‌ها در نهادینه‌سازی فرهنگ پیشرفت و توسعه در کشور بوده است. این در حالی است که با مبنا قرار دادن این الگوی پیشنهادی به نظر می‌رسد که اولین و جدی‌ترین گام برای پیشرفت، ایجاد فرهنگ توسعه در کشور است. پیمودن موفقیت‌آمیز این راه به معنی این خواهد بود که بالاخره تمامی ظرفیت و سرمایه کشور در مسیر پیشرفت آن قرار خواهد گرفت، چیزی که تا به حال به هیچ‌وجه محقق نشده است.

برای برداشتن این گام بر اساس الگوی پیشرفت فرهنگ بنیاد، در هر یک از ۲۰ قسمت مجزای شکل ۲ باید تغییراتی گسترده صورت بگیرد. در هر یک از پنج حوزه کلان زیست اجتماعی، چهار زیربنای فرهنگی جهان‌بینی، ارزش‌ها، باورها و رفتارها باید دگرگون شود و توسعه یابد. در جدول ۱ سرفصل‌های این دگرگونی به شکل مختصر تبیین شده است تا روشن شود که منظور از فرایند پیشرفت فرهنگ بنیاد چیست. اما درباره این که چگونه می‌توان در فرهنگ تغییر ایجاد کرد و این قدم آغازین را برداشت نیز اگرچه سخن بسیار گفته شده ولی به نظر می‌رسد به کارهای علمی بیشتری نیاز است تا این سازوکار را تشریح، تبیین و برای استفاده در قالب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، الگوسازی کرد. در این مقاله هدف تنها ارائه سامانه مفهومی پیشنهادی برای الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بود

که به نقش ویژه و دوران‌ساز فرهنگ قائل بوده است و زمینه را برای طراحی و تدوین صحیح، دقیق، واقع‌بینانه و موثر این طرح عظیم فراهم کند.

جدول ۱. فرایند پیشرفت فرهنگ بنیاد

روبنای توسعه	زیربنای توسعه	فرایند پیشرفت فرهنگ بنیاد
حوزه سیاست	جهان بینی	لیبرال دموکراسی، کمونیسم...
	ارزش‌ها	منجی‌گرایی، استبدادزدگی و انقیاد پذیری
	باورها	دولت محوری، غوغاسالاری، قهرمان سازی...
	رفتارها	تفرقه، سیاست‌زدگی، دشمنی...
حوزه امنیت	جهان بینی	نظم نوین جهانی، نظام سلسله‌مراتبی جهانی...
	ارزش‌ها	غرب‌زدگی، باستان‌گرایی...
	باورها	مرعوب‌شدگی و انقیاد در برابر بیگانگان...
	رفتارها	بحران‌سازی، دشمن‌تراشی...
حوزه اجتماع	جهان بینی	اومانسیم غربی...
	ارزش‌ها	سنت‌پرستی، تجدیدزدگی...
	باورها	اهمیت سرمایه‌های مادی، بی‌اعتمادی عمومی...
	رفتارها	اباحه‌گری، مدیریت...
حوزه دانش و فناوری	جهان بینی	تسلیم، انتظار...
	ارزش‌ها	غربی‌مآبی در عرصه علم و دانش، دانش‌گریزی...
	باورها	خودباختگی علمی در برابر غرب، مدرک‌گرایی...
	رفتارها	بی‌تفاوتی، روزمرگی، بطالت...
حوزه اقتصاد	جهان بینی	لیبرالیسم، سرمایه‌داری...
	ارزش‌ها	ثروت‌اندوزی، رفاه، عافیت‌طلبی، فرصت‌طلبی...
	باورها	ذخیره‌سازی منابع، رانت‌جویی...
	رفتارها	مصرف‌گرایی، لوکس‌گرایی، دولتی کردن، خام‌فروشی...
		<p>آزادی و عدالت اسلامی...</p> <p>ثبات سیاسی، مردم‌سالاری دینی، عقلائیت سیاسی</p> <p>جامعه محوری، آزادی بیان، نقد‌پذیری...</p> <p>تحت‌ب، مشارکت سیاسی مردمی، آگاه‌سازی سیاسی...</p> <p>خدمات‌محوری، امت‌گرایی...</p> <p>هویت اسلامی ایرانی، عزت، حکمت...</p> <p>ارزش‌های انقلابی، همکاری‌های بین‌المللی...</p> <p>بازدارندگی، تنش‌زدایی...</p> <p>هویت ملی، کرامت انسانی...</p> <p>قانون، حقوق فردی، اخلاق اسلامی، خانواده...</p> <p>رسوم و سنت‌های ایرانی و اسلامی، اهمیت سرمایه انسانی، اعتماد اجتماعی...</p> <p>سبک زندگی ایرانی اسلامی، مودت...</p> <p>امید، تلاش، توکل...</p> <p>دانش دوستی، خلاقیت، نوآوری، ابتکار...</p> <p>فرهنگ اعتماد به نفس، روحیه خودباوری، استقلال فکری...</p> <p>تلاش علمی همه‌جانبه، تحقیق و پژوهش، نظریه‌پردازی...</p> <p>اصول اقتصاد اسلامی...</p> <p>آسایش، عدالت، حفاظت از محیط زیست، تولید ثروت، رشد اقتصادی، کارآفرینی...</p> <p>سرمایه‌گذاری منابع، رقابت، برابری در دسترسی به منابع و فرصت‌ها...</p> <p>جهاد اقتصادی و مشارکت همگانی در تولید، خصوصی‌سازی، توانمندسازی اقتصادی...</p>

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش شد تا با تشریح پیوستگی تنگاتنگ میان فرهنگ و پیشرفت در



قلب مفهوم تعامل دوجانبه پویا، زمینه برای درک اهمیت و جایگاه فرهنگ در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت آشکار شود. تردیدی نیست که نادیده گرفتن یا دست‌کم گرفتن وابستگی متقابل پیچیده بین فرهنگ و پیشرفت در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت موجب عدم جامعیت، یکسونگری، عدم واقع‌بینی و ناکارآمدی این الگو خواهد شد. چرا که اولاً امکان توسعه فرهنگی کشور را به نحوی که باید و شاید از میان می‌برد و بدین وسیله پیشرفت مفروض هیچ نسبت و سنخیتی با جامعه توسعه‌یافته مطلوب اسلامی و ایرانی نخواهد داشت و ثانیاً امکان تحقق پیشرفت در سایر بخش‌ها بدون توسعه فرهنگی و فرهنگ توسعه‌ای اساساً غیرممکن خواهد بود.

در این راستا نگارندگان این مقاله، الگوی پیشرفت فرهنگ بنیاد را به‌منزله چارچوب مفهومی پیشنهادی برای تدوین و ترسیم الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پیشنهاد دادند. این الگو با پیشگیری از نقصی تاریخی در برنامه‌نویسی توسعه در ایران، بر اساس درکی واقع‌بینانه از سهم، نقش و اهمیت فرهنگ در عرصه زیست اجتماعی انسان ایرانی تدوین شد. بر مبنای این الگو روشن شد که گام آغازین هر برنامه کلان پیشرفت در ایران باید برنامه‌ای جامع، دقیق و واقع‌بینانه برای تغییر فرهنگ و نیل به فرهنگ توسعه در هر یک از پنج حوزه سیاست، امنیت، اقتصاد، اجتماع و دانش و فناوری و هر یک از زیرساخت‌های فرهنگی آن یعنی جهان‌بینی، ارزش‌ها، باورها و رفتارها باشد.

از این رو روشن است که از اولویت‌های اصلی در تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت باید انجام دادن بررسی‌های علمی گسترده در زمینه توسعه فرهنگی و فرهنگ توسعه‌ای باشد تا با فراهم آمدن بدنه‌ای از مطالعات فرهنگی در باب پیشرفت، بستر نظری و مفهومی لازم برای سه مرحله بعدی یعنی شناسایی سازوکارهای تغییر فرهنگ، تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت فراگیر و جامع و در نهایت اجرای دقیق و درست آن مهیا شود. خوشبختانه مروری ساده و گذرا بر فرهنگ غنی اسلامی ایرانی به‌خوبی ثابت می‌کند که ما از ظرفیت‌های فرهنگی فراوانی برخورداریم. حال وظیفه اندیشمندان دلسوز ایرانی بازگشت به خود و بهره بردن از این ذخایر عظیم فرهنگی برای ساختن پلی است به سوی آینده پیشرفته ایران اسلامی.

منابع

الف) فارسی

- اکبرزاده، هادی (۱۳۹۲). «تمدن نوین اسلامی؛ هدف متعالی لیکن قابل حصول». خبرنامه *الگوی اسلامی ایرانی* پیشرفت، شماره ۱۱.
- پارسا، خسرو (۱۳۷۵). *پسامدرنیسم در بوته نقد*، تهران: نشر آگه.
- پژوهنده، محمدحسین (۱۳۸۰). «توسعه فرهنگی و فرهنگ توسعه در اسلام»، مجله *اندیشه حوزه*، شماره ۳۰.
- پیروزمند، علیرضا (۱۳۸۹). «مراحل دستیابی و به کارگیری الگوی پیشرفت اسلامی ایرانی» در کتاب *نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی* پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.
- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۷). *زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- چافجیری، هادی، سیده اکرم رخشنده‌نیا و سید اسماعیل حسینی (۱۳۹۱). «الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت با تکیه بر سه عنصر علم، محبت و آزادی از منظر دین»، *مطالعات الگوی پیشرفت اسلامی و ایرانی*، سال اول شماره ۱.
- روح‌الامینی، محمود (۱۳۷۲). *زمینه فرهنگ‌شناسی، تألیفی در انسان‌شناسی فرهنگی و مردم‌شناسی*، تهران: انتشارات عطار.
- زلفی گل، محمدعلی (۱۳۹۱). «آینده‌نگری و پیشرفت»، *خبرنامه الگوی اسلامی ایرانی* پیشرفت، شماره ۵.
- سلیمی فر، مصطفی (۱۳۸۹). «مقدمه‌ای بر الگوی توسعه اسلامی ایرانی» در کتاب *نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی* پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.
- سینزود، الن میک (۱۳۷۵). *پسامدرنیسم در بوته نقد*، تهران: نشر آگه.
- شریف‌زاده، سید عبدالمجید (۱۳۷۸). «مبانی هنرهای سنتی»، *مجله کتاب ماه هنر*، شماره ۸.
- علاسوند، فریبا (۱۳۸۹). «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ ضرورت‌ها و موانع» در کتاب

- نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰). «توسعه و ضرورت آشنایی با آن»، بصائر، سال اول، شماره ۲.
- قزلسفلی، محمد تقی (۱۳۷۶). «پست مدرنیسم و فروپاشی ذهنیت توسعه»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲.
- مجتهدی، کریم (۱۳۷۳). «بحران هویت هدایت باطن بحران‌های معاصر»، نافه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱.
- مهرپویا، جمشید (۱۳۸۸). «درآمدی بر شناخت هنرهای سنتی ایران»، مجله رشد آموزش هنر، شماره ۱۸.
- میر معزی، سید حسین (۱۳۸۹). «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت محصول اسلامی سازی علوم انسانی» در کتاب نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.
- نصر، حسین (۱۳۸۹). هنر و معنویت اسلامی، تهران: انتشارات حکمت.
- نصراللهی، زهرا (۱۳۸۹). «ضرورت تعریف الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، موانع و سازوکارها» در کتاب نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.
- نظریور، محمدنقی (۱۳۷۸). ارزش‌ها و توسعه، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نویخت، محمدباقر (۱۳۸۹). الگوی مطلوب توسعه ایرانی اسلامی» در کتاب نخستین نشست اندیشه‌های راهبردی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، تهران: دبیرخانه نشست اندیشه‌های راهبردی.
- همتی، همایون (۱۳۷۷). «اقتراح: نسبت دین و توسعه» مجله قیاسات، شماره ۷.

ب) انگلیسی

- Banuri, Tariq (1990). "Modernization and its Discontents: A Cultural Perspective on Theories of Development", in F. Apffel Marglin and S. A. Marglin, eds., *Dominating Knowledge*, Oxford: Clarendon Press.
- Foucault, Michel (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings*, New York: Pantheon Books.
- Kuper, Adam, Jessica Kuper and Paul Kegan (1985). *The Social Science Encyclopedia*, London: Routledge.
- O'Sullivan, Tim, John Hartley, Danny Saunders, Martin Montgomery and John Fiske (1994). *Key Concepts in Communication and Cultural Studies*, London: Routledge.

